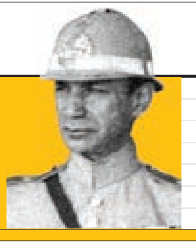

رکن‌الدین مختاری
(۱۳۵۰ - ۱۲۶۶ هـ.ش)

رئیس شهربانی کشور در دوره رضاخان بود. وی پس از فرار آیرم از ایران، به ریاست شهربانی منصوب شد و در دوران ریاستش، با خشونت فراوان، مخالفان و منتقدان رضاخان را سرکوب کرد و تعدادی از آنها را در زندان به قتل رساند. مختاری پس از فرار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، بازداشت و به جرم جنایات متعدد، محاکمه شد، اما او را تنها به ۸ سال زندان محکوم کردند و پس از ۵ سال، مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد.

بازیگران تاریخ

●●●

شخصیت ژانوسی جناب اشرف!

احمد قوام از چهره‌های شناخته شده تاریخ معاصر ایران است. با این حال، درباره شخصیت و منش سیاسی او، نمی‌توان به سادگی سخن گفت. در دوره جوانی احمد قوام، «ممالک محرومه ایران»، مشحون از بی کفایتی، هرج و مرج، بی‌قانونی، ناامنی و فساد بود. هیچ کس در جای خود قرار نداشت و چه بسا، با هر غیظ ملوکانه، وزیری به حضیض دنیا سقوط و با کوچک ترین نشاط خاطر، به اعلی درجه مقام صعود می کرد. احمد قوام نیز، نمونه‌ای از همین سیاستمداران بود. قوام به واسطه پدرش، ابراهیم صفایی معتمدالسلطنه، که از مستوفیان بنام دوره ناصری بود، توانست با پاسخ‌های بجا و مناسب به ناصرالدین شاه، به عضویت دربار و دریافت لقب "دبیر حضوری" مفتخر شود که کارش، تحریر نامه‌ها و فرامین صادر شده از طرف شاه بود. او در سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنگ، هوش و درایتی از خود نشان داد و عملاً، کارهای مربوط به شاه را برعهده گرفت و ترفیع مقام پیدا کرد و با لقب «وزیر حضور»، رئیس دفتر مخصوص شاه شد. او بعد از دریافت لقب «وزیر حضور»، در حلقه معتمدان شاه قرار گرفت و از نفوذ و اعتبار گسترده‌ای برخوردار شد. با مرگ نریمان خان قوام‌السلطنه، وزیر مختار ایران در اتریش، با پیشکش مبالغی به مظفرالدین شاه، لقب میرزا احمدخان را از آن خود کرد. احمد قوام، در آستانه سی سالگی، شاهد آخرین نفس های استبداد قاجار بود؛ بیماری شاه که امید بهبودی به آن نمی‌رفت، ترقی خواهان و روشنفکران طرفدار مشروطه را در بیم و هراس از به امضا نرسیدن فرمان مشروطه قرار داده بود؛ اما دست تقدیر بر آن شد که فرمان مشروطیت ایران، با خط خوش قوام‌السلطنه به رشته تحریر درآید و نقطه عطفی را در تاریخ ایران رقم زند. قوام، اگرچه دموکرات نبود، اما به ظاهر با استبداد مخالف و معتقد بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. وی بعد از به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه، به اروپا سفر کرد و در پی فتح تهران به دست مشروطه طلبان، به عضویت "مجلس عالی" درآمد و در تصمیمات کمیسیون فوق‌العاده تأثیر گذاشت و نقش مهمی در سرنوشت کشور بازی کرد و به تناوب، در مقامات عالیه دولتی ،وظایفی را بر عهده گرفت و در چند کابینه، مقام وزارت را عهده‌دار شد. قوام، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۱ خورشیدی، در مجموع یازده کابینه تشکیل داد. از جمله مهم ترین وقایعی که در دوره‌های صدارت وی اتفاق افتاد، می‌توان به سرکوب قیام‌های محلی، از جمله قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی، محمد تقی خان پسیان، امیر مؤید سوادکوهی و نیز، عضویت ایران در جامعه ملل، انعقاد پیمان مودت ایران و شوروی، استخدام مستشاران مالی آمریکایی، تنظیم امور ژاندارمری، سرکوبی شورشیان کرد به سرکردگی اسماعیل آقا سمیتقو ... اشاره کرد. با این حال، کارنامه قوام‌السلطنه، از دیگر ابعاد نیز، قابل بررسی است. او در دوران حکومت بر خراسان، متهم به مال اندوزی بود و شهرت داشت که به‌وسیله عوامل خود، اخبار اطلاعات مورد نیاز انگلیسی ها را از ترکمنستان جمع آوری می کند و در مقابل مبالغی هنگفت، به کنسول انگلیس می‌فروشد. او شخصیتی کینه‌توز داشت و بسیاری از مورخان، اقدامش علیه کلنل پسیان را ناشی از کینه قوام نسبت به او می‌دانند؛ چرا که کلنل، پس از دریافت حکم بازداشت قوام از تهران، در ۱۳ فروردین ۱۳۰۰، بی‌درنگ او را بازداشت کرد و به درخواست‌های وی مبنی بر همکاری، وقعی ننهاد. قوام السلطنه در دوران ملی شدن صنعت نفت نیز، با هدف در هم کوبیدن نهضت ملی، وارد صحنه سیاسی شد. اقدامات مستبدانه او و به‌ویژه اعلامیه شدیداللحن وی علیه اعتراضات مردمی، قیام ۳۰ تیر را در پی داشت. این قیام، مرگ سیاسی قوام‌السلطنه را رقم زد و او را که در سنین کهنسالی قرار داشت، کاملاً به حاشیه راند. مدتی بعد، در سال ۱۳۳۴ (هـ.ش)، پایان زندگی ژانوسی قوام‌السلطنه رقم خورد و او در گوشه عزلت، با حیات وداع کرد.

تحلیل های روز را
رصد
کنید
www.Rasad.org
پایگاه تحلیلی دفتر پژوهش روزنامه خراسان

نگاهی متفاوت و طنز
به اخبار کشور
درستون رادیو الان
هر روز در صفحه «شهری سلام»

سرنوشت مغضوبان پهلوی اول

سردار اسعد

شاهرخ

تیمورتاش

نصرت‌الدوله

داور

گروه اندیشه
international@khorasannews.com

رضاخان در تاریخ معاصر ایران، از جمله اشخاصی است که دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضادی درباره وی و اقداماتش وجود دارد؛ اما صرف نظر از این دیدگاه‌ها، تمام موافقان، منتقدان و مخالفان رضاخان، در این مسئله اتفاق نظر دارند که سیاست وی در برخورد با منتقدان و مخالفانش، به شدت سرکوبگرانه و دیکتاتورمآبانه بوده است. به گزارش پایگاه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، رضاخان و دستگاه امنیتی‌اش، طی ۲ دهه، تعداد بسیاری از علمای مذهبی، سیاسیون، هنرمندان و ... را به قتل رساندند یا از طریق زندان‌های طویل المدت، نه‌تنها آنها را از گردونه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی حذف، بلکه حق زندگی عادی را نیز، از آنها سلب کردند. رضاخان حتی به کسانی که به وی در رسیدن به سلطنت، کمک‌های بسیاری کرده بودند نیز، رحم نکرد و بسیاری از نزدیکان و اطرافیان خود را، با بهانه‌های مختلف، از بین برد. آنچه در پی می‌آید نگاهی اجمالی به زندگی و سرنوشت برخی مغضوبان پهلوی اول است.

■ عبدالحسین تیمورتاش

عبدالحسین خان سردار معظم بجنوردی خراسانی، معروف به تیمورتاش، در سال ۱۲۵۸ (هـ.ش)، در بجنورد متولد شد. وی پس از طی کردن تحصیلات ابتدایی در ایران، به روسیه رفت و در مدرسه نظام سن‌پترزبورگ تحصیل کرد. او پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۲۵ (هـ.ق)، به‌عنوان مترجم زبان روسی، به استخدام وزارت خارجه درآمد. تیمورتاش در دوره دوم مجلس شورای ملی، با این که سنش به حدنصاب قانونی نرسیده بود، نماینده مردم خراسان در مجلس شد و در دوره سوم نیز، وکیل مردم خراسان در مجلس شورای ملی بود. تیمورتاش مدتی حاکم گیلان و مدتی نیز، حاکم کرمان شد و در کابینه سوم مشیرالدوله، وزیر دادگستری بود. وی در کابینه رضاخان سردار سپه، بین سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ (هـ.ش)، مدتی وزارت فواید عامه را برعهده داشت و پس از آن که رضاخان به سلطنت رسید، از مقربان وی و وزیر دربار او شد و یکی از نزدیک‌ترین و پرنفوذترین افراد به پهلوی اول محسوب می‌شد. اما دوران اقتدار وی دیری نپایید و خیلی زود رضاخان به وی بدبین شد. واقعیت آن است که پهلوی اول، از قدرت گرفتن روزافزون تیمورتاش بیمناک بود. سید حسن تقی‌زاده، با اشاره به این مسئله، در خاطراتش می‌نویسد: «عمده مطلب این بود که شاه از هر کسی که جُربُزه داشت (منظور از جربزه نفوذ و قدرت است) وحشت می کرد و می‌خواست همه را از میان بردارد.» پس از فاش شدن ارتباط تیمورتاش با شوروی، بهانه به دست رضاخان افتاد و دستور بازداشت وی را داد. مدتی بعد، پزشک احمدی، با تزریق سم، تیمورتاش را در زندان به قتل رساند.

■ فیروز میرزا نصرت‌الدوله

فیروز میرزا فرمانفرما (نصرت الدوله) فرزند شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در سال ۱۲۶۳ (هـ.ش)، در سمنان متولد شد. وی در آغاز عمر چند سالی در بیروت تحصیل کرد و سپس به پاریس رفت و در مدرسه علوم سیاسی این شهر، به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۲۹۰، در کابینه وثوق‌الدوله، وزیر دادگستری شد و در کابینه دوم وثوق نیز، وزارت خارجه را عهده‌دار بود. نصرت‌الدوله نیز، برای به قدرت رسیدن رضاخان، تلاش بسیاری کرد؛ اما به تدریج مورد غضب وی قرار گرفت و در ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ دستگیر شد. نصرت‌الدوله خود را به بیماری زد تا به این بهانه، از کشور خارج شود. پس از سفر او به اروپا، شاه دریافت که فریب خورده است و از او خواست که به ایران بازگردد و نصرت‌الدوله، بزرگ ترین اشتباه زندگی خود را مرتکب شد و به ایران بازگشت. او پس از بازگشت، بازداشت، محاکمه و به محرومیت از حقوق مدنی، ۴ ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان غرامت محکوم شد. اما پس از مدتی و با شفاعت مستوفی الممالک، به املاک خود در «وردآورد» تبعید شد. با این حال، این پایان ماجرا نبود. به دستور رضاخان، نصرت‌الدوله را دوباره دستگیر کردند و این بار به سمنان فرستادند. او در نهایت، در سال ۱۳۱۶، در سمنان به قتل رسید.

■ علی‌اکبر داور

علی‌اکبر داور در سال ۱۲۶۴ (هـ.ش) در استان مازندران متولد شد. وی پس از اخذ مدرک دیپلم از مدرسه دارالفنون، به سوئیس رفت و پس از گرفتن لیسانس حقوق، به ایران بازگشت و علاوه بر وکالت دادگستری، به انتشار روزنامه «مرد آزاد» پرداخت. او در دوره پنجم مجلس شورای ملی، به نمایندگی انتخاب شد و در جریان تغییر سلطنت و خلع احمدشاه قاجار و انتخاب رضاخان به‌عنوان پادشاه جدید، از گردانندگان اصلی مجلس مؤسسان بود. پس از به قدرت رسیدن پهلوی اول، داور ابتدا وزیر عدلیه و سپس وزیر مالیه شد. او به عنوان بنیان گذار دادگستری نوین در ایران شهرت دارد. درباره قتل یا خودکشی کردن وی اخبار مختلف و متناقضی وجود دارد؛ اما به نظر بسیاری از مورخان، داور نیز به سرنوشت دیگر همکارانش، مانند تیمورتاش و نصرت الدوله، گرفتار شد. هرچند شیوه از میان برداشتن وی متفاوت بود، ولی نتیجه همان چیزی بود که رضاخان می‌خواست. برخی معتقدند که تقدیم لایحه اعطای امتیاز نفت به آمریکایی‌ها به مجلس، علت از میان برداشتن داور بوده است و برآنند که وی با این کار، دشمنی انگلستان را به جان خرید و همین مسئله، در نهایت منجر به تقاضای انگلیسی‌ها از رضاخان برای برکناری وی شد. داور با خوردن مقدار زیادی تریاک خودکشی کرد.

■ سردار اسعد بختیاری

جعفرقلی خان بختیاری معروف به سردار اسعد بختیاری، از رؤسای مجاهدین بختیاری در دوره مشروطه و از رجال و وزرای عهد مشروطه و پهلوی اول بود. وی، پسر حاج علیقلی خان بختیاری بود. او بعد از کودتا، والی کرمان شد و زمانی که رضاخان به نخست‌وزیری رسید، وزیر پست و تلگراف شد. او نیز، از جمله کسانی بود که گرفتار خشم رضاخان شد. در آن زمان، معروف شد که مخفیانه به سرزمین بختیاری اسلحه وارد شده است و شاه، این مسئله را توطئه‌ای می‌دانست که قرار است توسط خان‌های بختیاری و در رأس آنها، سردار اسعد بختیاری، علیه وی انجام گیرد. در نهایت، این مسئله به قتل سردار اسعد و پیگیری مجدانه اسکان اجباری ایل بختیاری و جلوگیری از کوچ ییلاق و قشلاق آنها منجر شد.

■ کیخسرو شاهرخ

کیخسرو شاهرخ، معروف به ارباب کیخسرو، از جمله افرادی است که به دستور رضاخان کشته شد. ارباب کیخسرو، نماینده چند دوره اقلیت زرتشتیان در مجلس شورای ملی بود. وی افزون بر نمایندگی مجلس، ریاست اداره مباشرت مجلس و رئیس انجمن زرتشتیان را نیز، بر عهده داشت و مدتی هم، رئیس اداره تلفن و در ابتدای احداث راه‌آهن، مدیر بنگاه راه‌آهن دولتی بود. پسر کیخسرو (شاهرخ)، در اداره تبلیغات آلمان، در برلین، کار می کرد و گوینده اخبار به زبان فارسی بود و از این طریق، انتقادات کوبنده‌ای علیه رضاخان ایراد می‌کرد. همین کافی بود تا پدرش مورد غضب شاه قرار گیرد و در تیرماه ۱۳۱۹ به قتل برسد.

■ نجات‌یافتگان از معرکه

سید محمد بیرجندی که بعدها به تدّین معروف شد، در سال ۱۲۶۰ (هـ.ش) به دنیا آمد. وی از طرفداران قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله با انگلستان بود و در دوره پنجم مجلس شورای ملی، به نمایندگی مجلس رسید و هنگام تغییر سلطنت، نایب‌رئیس مجلس و بعد از آن، رئیس مجلس شد. او برای تغییر سلطنت تلاش بسیاری کرد. تدیّن، هرچند به‌مانند بقیه اطرافیان و حامیان رضاخان، کشته نشد، اما رفتار پهلوی اول با وی، طریق دیگری پیمود. پس از به سلطنت رسیدن رضاخان، وی به تدین پست و مقام دندان گیری نداد و حتی وساطت فروغی نیز، نتوانست کارساز باشد. تدیّن تنها در دوره‌ای، وزیر خواربار بود. او را، اوایل سال ۱۳۲۰، در کاخ دادگستری تهران، به اتهام دخالت در انتخابات و سوءاستفاده از خواربار محاکمه کردند که در نهایت تبرئه شد. حسین دادگر (عدل‌الملک)، شخص دیگری است که در اواخر عمر مورد غضب رضاخان قرار گرفت. اما موفق شد از کشور فرار کند و به اروپا بگریزد. وی که زمانی ریاست مجلس را بر عهده داشت، به‌خوبی می‌دانست که وقتی رضاخان از کسی عصبانی شود، خدمات گذشته وی را نادیده می گیرد. دادگر که از گردانندگان مجلس مؤسسان بود، به تدریج گرفتار عاقبت سایر هم‌قطاران خود شد، ولی قبل از آن که دیر شود، به اروپا فرار کرد و با وجود تلاش‌ها و وعده‌ها و وعیدهای رضاخان، به کشور بازنگشت. آخرین نفری که از دست رضاخان رهایی یافت نیز، حسین آیرم، رئیس شهربانی بود. او بسیاری از رجال سیاسی را در همراهی و همدستی با رضاخان به کام مرگ فرستاد. وظیفه آیرم، پرونده سازی، دستگیری، شکنجه و در نهایت قتل متهمان بود. اما قدرت گیری او سبب شد که نوبت خودش هم فرا برسد. با این حال، شامه تیز آیرم، باعث شد این موضوع را دریابد که حالا نوبت او شده است؛ به همین دلیل، خود را به بیماری زد تا به این بهانه، از کشور خارج شود. پس از سفر او به اروپا، شاه که فهمید فریب خورده است، از او خواست به کشور برگردد. او برای بازگشت، از شاه هزینه سفر خواست و پس از دریافت آن، از بازگشت به ایران امتناع کرد!

> رضاخان و دستگاه امنیتی‌اش، طی ۲ دهه، تعداد بسیاری از علمای مذهبی، سیاسیون، هنرمندان و ... را به قتل رساندند یا از طریق زندان‌های طویل‌المدت، نه‌تنها آنها را از گردونه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی حذف، بلکه حق زندگی عادی را نیز، از آنها سلب کردند. رضاخان حتی به کسانی که به وی در رسیدن به سلطنت، کمک‌های بسیاری کرده بودند نیز، رحم نکرد و بسیاری از نزدیکان و اطرافیان خود را، با بهانه‌های مختلف، از بین برد

۱۶۰ هزار مهاجر لهستانی؛ میهمانان ناخوانده جنگ جهانی دوم در ایران

گزارش تاریخی

در پی حملهٔ هیتلر به لهستان از غرب و استالین از شرق، در سال ۱۹۳۹، ارتش شوروی بیش از یک میلیون و ۵۰۰ هزار لهستانی را اسیر و به اردوگاه‌های خود در سیبری منتقل کرد. زمانی که هیتلر به روسیه هجوم آورد، روس‌ها چاره‌ای نداشتند جز این که آوارگان را آزاد کنند تا به متفقین بپیوندند. از آنجا که مسیر نبرد آنها با متحدین، از ایران می گذشت، در توافقی که بین استالین و ژنرال سیکورسکی، فرماندهٔ لهستانی ها، در مسکو به امضا رسید، مقرر شد که عده‌ای از لهستانی هایی که در خاک شوروی اقامت دارند، به ایران بیایند و از آنجا به جبهه‌های مختلف متفقین در آفریقای جنوبی، هند و شرق آسیا اعزام شوند. بنابراین، در فروردین ۱۳۲۱، بیش از ۱۶۰ هزار لهستانی از اردوگاه‌های سیبری وارد بندر انزلی و از آنجا به داخل ایران، به خصوص تهران، وارد شدند. عده‌ای نیز، از مرز عشق‌آباد به مشهد آمدند. از همان ابتدای ورود به ایران، تعداد زیادی از مردان لهستانی به ارتش آزادی بخش لهستان پیوستند و ایران را ترک کردند و در جبهه‌های متفقین، علیه متحدین جنگیدند. اما در این میان، جمع زیادی از غیرنظامی ها، در اردوگاه‌هایی اقامت گزیدند که از سوی وزارت کشور، در شهرهایی مثل تهران، اصفهان و مشهد دایر شده بود و تا پایان جنگ جهانی دوم، در ایران باقی ماندند. مقارن با ورود آنها، ایران با بحران کمبود خواربار روبه‌رو شد و ورود آنها نیز، در تشدید این بحران بی تأثیر نبود. همچنین، با توجه به اینکه آوارگان لهستانی، در بدو ورودشان به ایران، از لحاظ بهداشت، وضعیت مطلوبی نداشتند، عامل انتقال بسیاری از بیماری های واگیردار، از جمله تیفوس و تیفوئید (وبا)، به ایران شدند. در کنار این پیامدهای منفی، آنها بر اساس گروه سنی خود، به یادگیری صنعت های مختلف پرداختند و به کسب درآمد مشغول شدند. گذشته از این، آنها در مدت حضور خود، با ایرانیان تعاملات متقابل نیز داشتند و دو طرف، از لطف و محبت نسبت به یکدیگر دریغ نمی کردند.

■ اردوگاه‌های لهستانی‌ها در ایران

لهستانی هایی که وارد ایران می شدند، در سکونتگاه هایی اسکان می یافتند که در حقیقت اردوگاه های آنها به شمار می‌رفت. این سکونتگاه‌ها، محل تأمین مایحتاج و گذران امور روزمرهٔ آنها محسوب می شد. از آن جا که بندر انزلی، نخستین توقفگاه آوارگان لهستانی در بدو ورود به ایران بود، نخستین اردوگاه های آنها در این شهر تشکیل شد و روزانه، هزاران آوارهٔ لهستانی از شوروی وارد این اردوگاه می شدند. وارد شدن عدهٔ زیادی از آوارگان لهستانی از بندر انزلی به سوی مرکز و داخل کشور، به‌ویژه تهران، باعث شده بود اردوگاه هایی برای اسکان موقت آنها در محل های مختلف این شهر دایر شود. دوشان تپه، یوسف آباد، سرخ حصار و محوطهٔ دانشکدهٔ فنی هواپیمایی از سکونتگاه های موقت آنها در تهران بود. سرخ حصار، محل نگهداری پیرزنان و پیرمردان به شمار می رفت و یوسف آباد، محل نگهداری ۳ هزار کودک لهستانی بود. به علت استمرار ورود لهستانی ها از انزلی به تهران و به تبع آن، ازدحام جمعیت و کمبود جا در اردوگاه ها و نیز، کمبود خواربار و شیوع بیماری های خاص در بین آوارگان، عدهٔ زیادی از آنها، به اردوگاه های موقت در اراک و کرج منتقل شدند تا در آنجا معالجه شوند. علاوه بر بندر انزلی و تهران، اردوگاه هایی در شهرهای قزوین، همدان، خرمشهر، اهواز، اصفهان و مشهد هم برای آوارگان ایجاد شد. اردوگاه های آنها در قزوین، در قسمت غربی شهر قرار داشت. اردوگاه لهستانی ها در مشهد، محل اقامت کودکان و زنانی بود که از طریق مرز عشق آباد وارد این شهر شده بودند. سکونتگاه آنها به شکل عمارتی بزرگ و عالی بود که از طرف استانداری به آنها واگذار شده بود و به همین علت، کارل بادر، وزیر مختار لهستان در ایران، طی نامه ای از استاندار خراسان تشکر و قدردانی کرد. اردوگاه لهستانی ها در اصفهان در منطقهٔ جلفا قرار داشت که بیشتر ساکنان آن را کودکان تشکیل می‌دادند.

■ پیامدهای اسکان لهستانی‌ها در ایران

به دنبال حملهٔ متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ، کمبود خواربار و غله یکی از دشواری های اصلی مردم ایران بود. حضور ارتش متفقین در ایران، باعث کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی، از جمله نان، شده بود. برخی از نشریات آن دوره، حضور آوارگان لهستانی در ایران را هم، از جمله عوامل بروز مشکل کمبود مواد غذایی در کشور می‌دانستند. به عنوان نمونه، یادداشت نویس روزنامه اطلاعات، در شماره روز ۱۲ آبان ۱۳۲۱ این روزنامه، نوشت: «چون شکایاتی به وزارت خواربار رسیده بود که علت عمدهٔ ترقی خواربار در تهران، خریدهای روزانهٔ مهاجران می باشد، موضوع مورد توجه آقای شریدان مستشار وزارت خواربار واقع شد و درنتیجه، کمیسیونی مرکب از دو نفر نمایندگان صلیب سرخ آمریکا، با حضور وزیر مختار لهستان و نمایندگان مهاجران لهستانی تشکیل شد و آقای شریدان، نظریهٔ دولت ایران را راجع به طرز معاش مهاجران ارائه و اعلام کرد که خریدهای مهاجران، هم از حیث کمیت و هم از حیث کیفیت، تأثیر زیادی بر اوضاع خواربار اهالی پایتخت دارد و موجب گرانی و نایابی اجناس می شود.» از آنجا که کمبود خواربار و بحران نان، علاوه بر تهران، در بندر انزلی، اصفهان و قزوین نیز وجود داشت و گزارش ها، حاکی از وضعیت وخیم اقتصادی و کمبود خواربار در این شهرها بود، ظاهراً حضور مهاجران لهستانی در این شهرها نیز، به بحران خواربار دامن می زد. در قزوین، در حالی که بحران نان و خواربار این شهر را فلج کرده بود، متفقین حاضر در شهر، علاوه بر این که خود مصرف کنندهٔ خواربار محسوب می شدند، برای لهستانی های مقیم این شهر نیز، تقاضای گوشت، سبزی، پیاز، سیب زمینی و میوه کردند. بندر انزلی نیز به علت ورود و اسکان عدهٔ زیادی از مهاجران لهستانی، با کمبود خواربار و ارزاق روبه رو شده بود؛ به طوری که به علت مصرف بالای برنج در این شهر و کمبود آن، کارکنان ادارهٔ بندر تقاضای مقداری برنج کرده بودند. حضور آنها در مشهد نیز، تأثیر زیادی بر بحران خواربار گذاشته بود. در سال های حضور آنها در مشهد، یعنی از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲، به علت کمبود ارزاق عمومی، قحطی و گرسنگی شدیدی در این شهر حاکم بود. با این حال، ایرانیان طی سال‌های حضور مهاجران لهستانی در کشور، میزبانان خوبی برای آنها بودند و با وجود نیاز مبرم به ارزاق عمومی، از کمک به آوارگان لهستانی خودداری نمی کردند. گواه این ادعا، خاطرات خوب مهاجرانی است که پس از بازگشت به کشورشان، سخاوت میزبانان ایرانی را در قالب شعر یا داستان، ماندگار کردند.

کارگاه خیاطی زنان لهستانی در اصفهان

گزارش تاریخی

●●●

روایتی از چرایی تأسیس و انحلال حزب رستاخیز

حزبی که حزب نبود!

اولین احزاب دولتی و دستوری در ایران که به فرمان محمدرضا پهلوی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تشکیل شد، احزاب مردم و ملیون بودند. شاه در این زمان، به دلیل بی اعتنایی و پشتیبانی نکردن مردم و همچنین، جلوگیری از ایجاد و فعال شدن مراکز قدرت علیه رژیم، مانند دوران قبل از کودتا، به تدریج سعی کرد با اتخاذ راهبردهای نظارتی و کنترل شده، نهادها و سازمان‌های سیاسی را، تحت نظارت شدید خود قرار دهد و از فعالیت نیروهای مخالف رژیم و نهادهای اجتماعی رسمی، جلوگیری و مردم را، به شکلی مهندسی شده، وادار به مشارکت مطابق میل خود در امور سیاسی و اجتماعی کند و از این رهگذر، برای حکومتش مشروعیت به وجود آورد. با این حال، بر خلاف میل شاه، برپایی نظام دو حزبی دولتی، هیچ گونه تأثیری بر بهبود روند انتخابات و پیدایش فرهنگ تحزب مورد نظر شاه در ایران نداشت و بازی اقلیت و اکثریت آنها، هرگز شباهتی به مبارزه سیاسی واقعی پیدا نکرد. در چنین شرایطی، مردم و آگاهان سیاسی می‌دانستند که حزب مردم و ملیون، احزابی هستند که برنامه‌هایشان شبیه یکدیگر است و اصالت حزبی ندارند. نتیجه فعالیت این دو حزب فرمایشی و دولتی، تقلب‌های گسترده در انتخابات شورای ملی سال ۱۳۳۹ بود که در پی آن، این دو حزب اعتبار خود را به کلی از دست دادند. در چنین شرایطی و برای به دست آوردن اطمینان مردم، محمدرضا پهلوی اقدام به ایجاد یک حزب جدید به نام «ایران نوین»، به ریاست حسنعلی منصور کرد. اما این حزب نیز، از شیفتگان قدرت و تشنگان ثروت و شهرت انباشته شده بود و روز به روز، بر فساد درون حزبی آن افزوده می‌شد. در چنین شرایطی، واضح است که این گونه نهادها هرگز نمی‌توانستند یک نظام پارلمانی و حزبی یا دموکراتیک را در ایران پایه‌ریزی کنند. در پی این وقایع، شاه متقاعد شد که نظام تک حزبی «رستاخیز» را، به جای نظام چند حزبی ایجاد کند. در این زمینه، حزب رستاخیز با هیاهوی تبلیغاتی زیاد، به دستور شاه، در یازدهم اسفند ۱۳۵۳ تأسیس شد و در پی آن، تمام احزاب رسمی ایران، همچون حزب ایران نوین و مردم، منحل و در حزب جدید ادغام شدند. در واقع، انگیزه اصلی شاه در طرح تشکیل حزب رستاخیز، نگرانی عمیق وی از پشتیبانی نکردن مردم از انقلاب به اصطلاح سفید، به دلیل بی‌اعتمادی آنها به احزاب دولتی و دستوری و همچنین، جلوگیری از ایجاد مراکز قدرت و به دست گرفتن رهبری تام و تمام سیاسی و عقیدتی سراسر جامعه، در انحصار مطلق خود بود. به عبارت دیگر، حزب واحد، باید نقش نگهبان دولت و جامعه را ایفا می کرد. وقتی حزب رستاخیز تشکیل شد، شاه اعلام کرد: «ایرانیان یا به اصول اساسی سه گانه نظام شاهنشاهی، انقلاب شاه و ملت و قانون اساسی اعتقاد دارند که باید به حزب بپیوندند یا با این اصول مخالف اند که جایشان در زندان خواهد بود یا بیرون از کشور، به هرجا که می خواهند بروند.» در چنین شرایطی، آینده مشارکت سیاسی و همکاری مردم و جامعه کاملاً معلوم بود. سرانجام حزب رستاخیز، همچون احزاب دستوری قبلی، باوجود امکانات مالی و سازمانی بسیاری که در اختیار داشت، افزایش سطح نارضایتی‌های عمومی بود. حزب رستاخیز، در سال ۱۳۵۷ و در پی اضمحلال رژیم، توانایی و کارایی خود را کاملاً از دست داد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، منحل شد.

■ ریشه ناپایداری احزاب دستوری رژیم پهلوی

در ادامه به طور ضمنی با برشمردن هدف، ویژگی و کارکرد حزب، سعی می کنیم ریشه ناپایداری این گونه احزاب سیاسی دستوری را بررسی کنیم و دریابیم که این گونه احزاب دولتی حکومت پهلوی، به راستی حزب بودند یا خیر؟ به طور کلی، حزب دو هدف دارد. یکی کسب قدرت سیاسی و دیگری، مبارزه اجتماعی برای منافع گروهی. بنابراین، چنانچه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را از درونمایه احزاب حذف کنیم، چیزی که برجای می‌ماند، دیگر حزب نیست؛ بلکه بیشتر به یک اتحادیه صنفی، انجمن فرهنگی، علمی، ادبی و ... شباهت دارد. وقتی عنصر مبارزه اجتماعی از احزاب گرفته می‌شود، احزاب به وسیله‌ای برای مقاصد مشخص تبدیل می‌شوند. چیزی که در هیچ یک از احزاب دستوری حکومت پهلوی وجود نداشت، مبارزه برای کسب قدرت بود؛ چرا که جلوگیری از نزدیک شدن قشرهای دیگر مملکت به قدرت، از دلایل اصلی تشکیل این احزاب محسوب می‌شد. از سوی دیگر، مهم‌ترین ویژگی حزب، شکل گیری به صورت خودجوش و نه فرمایشی و همچنین، کسب قدرت از راه مشارکت مردم است. اما شاه، از این نکته غافل بود که وقتی احزاب خودجوش نباشند، اعتبار و مشروعیت مردمی نخواهند داشت و ناپایدار خواهند بود و زمانی که بر پایه باورها و اعتقادات عمیق مردم جامعه بنیان نشده باشند، محتوایی ندارند و در برابر حملات و مبارزات جدی، به سرعت فرو می‌ریزند. احزاب دستوری رژیم شاه، مانند حزب رستاخیز، بدون تردید، معنای حزب را از حالت خودجوش آن خارج کرده و هرگونه ایمان و باور حزبی را از ریشه خشکانده بودند. همچنین، درد مشترک تمام احزاب دستوری، آن بود که چگونه مردم را در مشارکت‌های سیاسی سهیم کنند، در حالی که خود، از پایه، فاقد توانایی حضور مؤثر در عرصه مشارکت‌های سیاسی بودند. مهم‌ترین کارکرد حزب، انتقال آرا و افکار مردم، از پایین به بالا، یعنی از جامعه به سوی حکومت است. اما کار احزاب در دوره پهلوی دوم، چنین نبود و حزب رستاخیز و دیگر احزاب دستوری، به عنوان یکی از نهادهای تصمیم گیرنده در کشور، جریان سیاسی یک طرفه‌ای بودند که همواره از سوی مراجع و منابع قدرت، به سوی مردم عمل می کردند و نه بالعکس. بدیهی است، در چنین شرایطی، وقتی احزاب نتوانند نقش حقیقی خود را در سازماندهی افکار و آرای مردم ایفا کنند، کارکرد آنها در حد اعمال سخیف و سطحی، مانند برنامه‌های ضربتی مبارزه با گرانفروشی، کنترل اجاره مسکن، توزیع سیمان و ... تنزل پیدا می کند؛ چیزی که در برنامه احزاب فرمایشی دوره پهلوی دوم، شاهد آن بودیم. واقعیت آن است که وقتی سازمانی نتواند در جغرافیای اصلی خود، به ایفای نقش بپردازد، در آن صورت، باید به انجام ماموریت‌های بدلی و عملگرایی‌های غیرمرتبط مشغول شود؛ مانند جنگ زرگری حزب مردم با ملیون، رواج فساد و قدرت در حزب ایران نوین، کارکردهای شهرداری مآبانه حزب رستاخیز و پرورش خبرچین به جای کادر حزبی، از جمله مصادیق این سخن است.